**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020219**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای هاشمی این بحث را طرح کرده بودند که در باب دِیْن ایشان طبق قاعده می‌دانند که دیگری بتواند دِیْن را ادا کند، بعضی‌ها با توجه به این نکته ادای زکات عین مستقرضه به توسط مقرض را صحیح دانسته بودند طبق قاعده. مرحوم آقای هاشمی می‌فرمایند که مقایسۀ باب دین با باب زکات اشکالاتی دارد. خب سه تا اشکال ایشان ذکر می‌کنند، دو تا اشکال اوّل را پاسخ می‌دهند و اشکال سوم را که به عقیدۀ ایشان مهم‌ترین اشکال هست آن هم تلاش می‌کنند که پاسخ بدهند. اشکال سوم، ثالثتها ان اداء الزکاة لیست مجرد اداء حقٍّ مالیّ بل حکم تکلیفیٌّ عبادیٌّ ایضاً یکون مع علیه الزکاة مکلّفاً به علی حدّ سائر الافعال العبادیة و الظاهر الاوّلی لادلة الاوامر العبادیة لزوم صدورها مباشرة من المکلّف بل اجتزاء بما یصدر عن غیره نیابة تبرّعا او تسبیباً بحاجة الی دلیلٍ و من دونه یجب علی المالک دفع الزکاة بقصد القربة بمقتضی اطلاق دلیل الامر.

اینجا مرحوم آقای خویی این اشکال را در واقع به دو اشکال تبدیل کرده و در کلام آقای هاشمی این دو تا اشکال باهم مطرح شده و در پاسخ هم یک مقداری این دو نکته‌ای که مد نظر مرحوم آقای خویی هست یک مقداری در لابلای بحث‌ها با هم بحث شدند. مرحوم آقای خویی در واقع دو تا اشکال مطرح می‌کنند، یک اشکال این هست که در پرداخت زکات قصد قربت شرط است، یک.

نکتۀ دوم این که امر چه تعبدی باشد چه توصلی باشد ظاهر امر این هست، اطلاق امر اقتضاء می‌کند که آن مخاطب امر آن امر را بیاورد. این که شخص دیگری به نیابت از مأمور امر را بیاورد اطلاق امر اقتضاء می‌کند که این کفایت نکند. مرحوم آقای خویی بحث را روی خصوص اوامر تعبدیه قرار نمی‌دهند، بلکه مطلق امر را به این شکل می‌فرمایند اطلاق اقتضاء می‌کند امر چنین باشد. حالا آقای هاشمی الظاهر الاوّلی لادلة الاوامر العبادیة لزوم صدورها مباشرةً من المکلف دارد. هیچ هم توضیح ندادند که وجه این که این ظهور از کجا آمده، اگر تقریب ظهور آن بیانی هست که مرحوم آقای خویی دارند که خب اختصاص به اوامر عبادیه ندارد، به اوامر غیر عبادیه هم شامل می‌شود. حالا من یک بحثی را می‌خواهم اینجا یک قدری بحث را باز کنم، تصور می‌کنم آقای هاشمی از زاویۀ دیگری این بحث را دنبال می‌کند، هر چند عبارت خیلی اندماج دارد. ببینید فرق امر تعبدی و توصلی در چی است؟ یک موقعی ممکن است تخیّل بشود که امر تعبدی امری هست که غرض از امر این هست که مکلّف قصد قربت امر را اتیان کند. ولی در امر توصلی غرض از امر این نیست، اوسع هست، حالا چه به قصد قربت امتثال بکند چه به قصد قربت امتثال نکند غرض از امر حاصل می‌شود. ولی این مطلب درست نیست. بین امر تعبدی و امر توصلی در امر هیچ فرقی نیست. فرق بین امر تعبدی و امر توصلی در چیز دیگری است. توضیح ذلک این که اساساً غرض از هر شیء در چیست، غرض علت غایی شیء است. علت غایی شیء تصورش علّت است، وجود خارجی‌اش معلول است. خوب دقت بفرمایید. من غرضم از این که مثلاً این شخص را درس بدهم این است که باسواد بشود. با سواد شدن تصورش محرّک من هست برای درس دادن. ولی چون من می‌دانم اگر درس بدهم، درس دادن من سبب می‌شود که با سواد شدن شاگرد تحقق پیدا کند، این تصور، این ذهنیت علت می‌شود برای این که من درس دادن را محقق کنم تا با سواد شدن تحقق پیدا کند. غرض از امر، غرض از هر چیزی حالا بحث امر نیست، غرض همیشه چیزی هست که معلول ذو الغرض هست در وجود خارجی. و الا چیزی که معلول ذو الغرض نیست نمی‌تواند غرض شیء باشد. غرض از امر چیزی هست که در عالم خارج امر سبب ایجاد او است، بنابراین ببینید معنا ندارد من بگویم که من امر می‌کنم زید را برای این که لباسش را بشوید، به خاطر این که آن لباس شستنی که چه من امر بکنم، چه امر نکنم تحقق پیدا کند. لباس شستن یک کلی است، حصص مختلف دارد، بعضی حصص لباس، یعنی طهارة اللباس به معنای نتیجه، این طهارت لباس گاهی اوقات معلول لباس شستن من است، گاهی اوقات نه، شسته شدن و طهارت لباس معلول لباس شستن من نیست، یک دفعه باد می‌زند لباس من می‌افتد در آب شسته می‌شود. من برای چی لباسم را می‌شویم؟ یعنی شستن باید در سلسلۀ علل آن شسته شدن قرار بگیرد. حالا اگر من به دیگری امر کنم، بگویم آقا تو لباست را بشوی، آیا غرض من از امر تحقق حصه‌ای از مأمور به هست که امر هیچ در سلسله عللش نیست؟ این که معنا ندارد. من می‌گویم امر کردم که شما لباس بشویید تا آن حصه‌ای از مأمور به که امر هیچ دخالتی در آن ندارد تحقق پیدا بکند، نه، قهراً غرض از امر تحقق حصه‌ای از مأمور به هست که امر در سلسلۀ عللش قرار بگیرد، و الا اگر امر در سلسلۀ عللش قرار نگیرد که معنا ندارد. پس بنابراین چه تعبدی باشد، چه توصلی باشد، در این جهت مشترکند که غرض از امر حصه‌ای از مأمور به هست که امر در سلسلۀ عللش قرار داشته باشد. از این جهت هیچ فرقی بینشان نیست.پس فرق اینها چی است، تعبدی و توصلی؟ پاسخ مطلب این هست که، حالا اینهایی که دارم توضیح می‌دهم اینها مطالبی هست که حاج آقا در کتاب الصوم مفصل این را پرداختند این چکیدۀ فرمایشات حاج آقاست که آنجا فرمودند، بعضی تکه‌هایش را مطالبی خارج از درس من با حاج آقا صحبت کردم عرض می‌کنم. فرق تعبدی و توصلی چی است؟ پاسخ مطلب این است که فرق تعبدی و توصلی در غرض از امر نیست. در غرض اوّلیه است. ما یک غرض اوّلیه داریم که آن غرض اوّلیه، غرض امر را به دنبالش می‌آورد و بین غرض اوّلیه و غرض امر فرق هست. توضیح ذلک این که من یک موقعی تشنه‌ام است، می‌خواهم آب بخورم، می‌خواهم رفع عطش بشود. حالا آب خوردن را مطرح بکنیم. به زید می‌گویم برای من آب بیاور. غرض اوّلیۀ من این هست که آب بخورم، ولی این آب خوردن چه ناشی از آن مخاطب من که به او امر کردم که آب بیاورد باشد، چه از آن ناحیه نباشد غرض اوّلیۀ من اعم است. ولی چون من احتمال می‌دهم از راه دیگری حاصل نشود امر می‌کنم تا آن غرض اوّلیه از طریق امر حاصل بشود. حالا اگر من به مخاطب گفتم برای من یک لیوان آب بیاور. مخاطب من نشنید، یک بنده خدایی داشت رد می‌شد، نگاه کرد به چهرۀ من دید خیلی انگار عطش از سر و رویم می‌بارد، رفت یک لیوان آب آورد جلوی من گذاشت. خب اینجا غرض از امر حاصل نشده، چون غرض از امر تحقق آب خوردن یعنی قرار گرفتن در دست من هست، قرار گرفتنی که ناشی از امر باشد. و این قرار گرفتن لیوان ناشی از امر آن طرف نه اصلاً از امر خبر دارد نه هیچی، فقط از من خوشش آمده برای من آب آورده. ولی نکته‌ای که هست این است، من غرض اوّلیه‌ام حاصل شده، برای من خصوصیت نداشت که این از طریق امر باشد یا از طریق امر نباشد. این خصوصیت نداشت، ولی امر که کردم آن حصه‌ای از مأمور به که معلول امر است طبیعتاً غرض از امر بوده، ولی آن غرض اوّلیه اوسع بوده، بنابراین امر ساقط است. چون در واقع روح امر در اینجور موارد امر مشروط است، می‌گوید اگر این لیوان آب از غیر طریق امر حاصل نشد مکلِّف می‌خواهد مکلَّف را وادار کند که از طریق او را حاصل کند، به شرطی که از غیر امر حاصل نشده باشد، ولی اگر از غیر امر حاصل شده باشد دیگر محرّکیت ندارد. محرّکیت امر برای رسیدن به آن غرض اوّلیه است، ولو خود آن محرّکیت در یک دایرۀ محدودی است، ولی آن دایرۀ محدود خصوصیت نداشته، برای این بوده که آن غرض اوّلیه حاصل بشود، غرض اوّلیه از هر طریقی که حاصل شد آن محرّکیت از بین می‌رود، عرض کردم روح قضیه این است که امر در اینجور موارد واجب مشروط است. فرق بین واجب تعبدی و واجب توصلی در آن غرض اوّلیه است. غرض اوّلیه در واجب توصلی تحقق آن شیء در خارج به قصد قربت است. بنابراین اگر به غیر قصد قربت حاصل بشود اصلاً آن غرض اوّلیه حاصل نشده. در صلاة شارع نمی‌خواهد این صورت ظاهری نماز تحقق پیدا کند بأیّ وجه کان. این صورت ظاهریه اگر به قصد قربت تحقق پیدا کند آن غرض اوّلیه، به غرض امر کار نداریم، آن غرض اوّلیه اصلاً حاصل نشده، اگر به غیر قصد قربت چیز بشود. پس به خلاف واجب تعبدی، توصلی، در واجب توصلی در آن غرض اوّلیه قصد قربت شرط نیست، وقتی قصد قربت شرط نیست اگر آن غرض اوّلیه بدون قصد قربت هم حاصل بشود امر ساقط است، چرا امر ساقط است؟ چون عرض کردیم امر واجب مشروط است لُبّاً. محرکیت امر در صورتی هست که آن غرض اوّلیه حاصل نشود. محرّکیت امر که لُبّ امر هست در ظرفی هست که آن غرض اوّلیه حاصل نشده باشد، اگر غرض اوّلیه حاصل شده باشد این خب دیگر محرّکیت امر ندارد.

**شاگرد:** قصد قربت را از باب مثال فرمودید؟

**استاد:** نه، از باب مثال نمی‌گویم از باب خود مثال. تعبدی باید قصد قربت باشد. قصد قربت یعنی به خاطر خدا، قصد قربت که می‌گویم یعنی به خاطر خدا، به خاطر خدا بودن. این بیشتر توجه بفرمایید، آن چیزی که غرض از امر است قصد قربت نیست، این که گفتیم غرض امر تحقق حصه‌ای از مأمور به هست که این امر در سلسلۀ عللش قرار بگیرد این ممکن است ما، قصد قربت لازم نیست قصد امر باشد، امر حتماً. آقایان گفتند دیگر، قصد قربت انحایی دارند، یکی از نکات قصد قربت قصد امر است و داعویت امر است. این که ما می‌گوییم قصد قربت باید بر آن غرض اوّلیه باشد این الزاماً به معنای این نیست که غرض اوّلیه و غرض امر یکی باشند، نه، ولی خب خیلی وقت‌ها اشخاص اگر امری نباشد اصلاً امتثال نمی‌کنند. حالا یک کسی به امر شارع کار ندارد، به او علاقه دارد. محرکیتش امر نیست، محرّکیتش حب خداست. امر هم باشد، امر نباشد، علاقه دارد و این کار را انجام می‌دهد. آن قصد قربت است، یعنی به خاطر خدا دارد این کار را انجام می‌دهد، ولو شارع امر هم نکرده بوده، این هم انجام می‌داد. همین که بداند که این شیء محبوب الهی هست ولو مأمور به هم نباشد آن را انجام می‌داد. بنابراین لازم نیست در قصد قربت ناشی از امر باشد، نه همین که اضافه به خدا باشد و به خاطر خدا باشد همین مقدار کافی است. آقای خویی دارند همین تعبیر را می‌کنند که در قصد قربت مطلق اضافی عمل به خدا کافی است، این تعبیر قشنگ است.

**شاگرد:** شاید یک ملاکی باشد

**استاد:** حالا نه، حالا آن که چطور می‌شود که ما بتوانیم آن قصد قربت را بکنیم، کجاها هست، کجاها نیست آن یک بحث دیگر است.

**شاگرد:** شبهۀ ؟؟؟ هم ندارد چون اصل امتثال امر

**استاد:** حالا آنها را کنار بگذارید، بحث‌های دیگرش نکنیم.

**شاگرد:** آنها یک قصد ابتدایی‌اش این باشد که مثلاً یک چیزی تحقق پیدا کند منتها به ده تا غرض دیگر

**استاد:** حالا بحث‌های دیگر را خواهش می‌کنم بحث‌هایی که ربطی به این بحث ندارد داخل نکنید.

پس بنابراین تفاوت تعبدی و توصلی به این وجه هست. در توصلیات خیلی وقت‌ها، حالا یک نکته‌ای را اوّل بگویم تا بعد بروم بحث. من یک موقعی به حاج آقا این مطلب را که فرمودند، تعبدی و توصلی را به این جهت تحلیل کردند خدمتشان عرض کردم بنابر این که تعبدی و توصلی تفاوتشان در آن قصد اوّلیه باشد و امثال اینها، و توصلی روحش به واجب مشروط برگردد و امثال اینها، ما ممکن است بگوییم که اصلاً اصل اوّلی در واجبات به یک معنا تعبدی بودن هست. چون واجب تعبدی نسبت به امر قرار شد مشروط نباشد، ولی واجب توصلی در واقع این هست که آن مأمور به از هر راهی حاصل شد جلوی محرکیت امر را بگیرد، یعنی لُبّ واجب توصلی، واجب مشروط است. ولی تعبدی به آن معنا مشروط نیست، پس بنابراین اصل هم در جایی که ما شک می‌کنیم که واجب مشروط است یا واجب مطلق است این است که بگوییم واجب مطلق است. پس بنابراین به یک نحوی از انحاء اصالة التعبدیة اصلاً درست کنیم، به جهت اصالة الاطلاق. حالا من بعداً به ذهنم رسید که این اشکالی که مطرح می‌کردند، یک پاسخی دارد که الآن نمی‌خواهم وارد آن پاسخ بشوم. ولی فعلاً تکیه‌ام روی پاسخ حاج آقاست. حاج آقا فرمودند که این مطلب درست است که واجب تعبدی، واجب مطلق هست، و واجب توصلی به یک معنا واجب مشروط است. ولی خیلی وقت‌ها به تناسبات حکم و موضوع عرف متعارف آن تحقق مأمور به را از ناحیۀ امر برایش خصوصیت قائل نیست. یعنی درک عرف احیاناً این هست که من از این جهت امر کرده‌ام که احتمال می‌دادم از غیر آن راه دیگری آن غرض اوّلیۀ من حاصل نشود. به تعبیر دیگر عرف متعارف خیلی وقت‌ها حالا یا بعد از دیدن امر یا قبل از دیدن امر آن غرض اوّلیه را تشخیص می‌دهد و اوسع بودن غرض اوّلیه را از غرض امر تشخیص می‌دهد. و همین باعث می‌شود که در خیلی از موارد ولو به تناسبات حکم و موضوع اصل توصلی بودن باشد اگر بخواهد تعبدی باشد آن نیاز به بیان و دلیل دارد. حالا من یک نمونه را خدمت شما مثال بزنم. ببینید شارع می‌گوید که شما تصدّق علی المسکین. تصدّق بر مسکین برای چی است؟ تصدّق بر مسکین برای این است که آن احتیاج را برطرف کنند دیگر. حالا آن مسکین خودش احتیاجش برطرف شد از یک راه دیگری. یک کسی که اصلاً به خدا و پیغمبر و هیچی هم اعتقاد ندارد آمد آن مسکین را تأمینش کرد. طبیعتاً دیگر تصدّق علی المسکین مطرح نیست، چون تصدّق علی المسکین برای رفع نیازش است. هر چند تصدّق علی المسکین رفع نیاز غرض از امرش رفع نیاز ناشی از خود این امر است، ولی غرض اوّلیه‌اش اوسع است. خصوصیت ندارد که حتماً از ناحیۀ این امر آن نیازش برطرف شده باشد. اگر نیازش از ناحیۀ دیگر هم برطرف شده باشد دیگر همینجور است. خیلی وقت‌ها آن غرض اوّلیه اوسع هست. نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است در عبادیات، در جایی که قطعاً یک شیء عبادی است نوعاً ما غرض اوّلیه را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم. ولی در توصّلیات خیلی وقت‌ها آن غرض اوّلیه را عرف تشخیص می‌دهد، و عرف می‌گوید برای چی من امر کردم به شما که به این آقا آب بده، برای این که سیراب بشود، می‌گوید خب سیراب شدن او تحقق پیدا کند، نیاز او برطرف بشود خب دیگر امر من باعثیت ندارد، محرکیت ندارد. این که آقای هاشمی اینجا فرق گذاشته بین اوامر عبادی و اوامر غیر عبادی گویا ناشی از همین جهت هست که در اوامر عبادی خیلی وقت‌ها ما غرض اوّلیه را تشخیص نمی‌دهیم، روی همین جهت این احتمال دارد که اصلاً غرض اوّلیه صدور عمل از خود مکلف باشد، و این احتمالش هست. بنابراین اطلاق دلیل هم اقتضاء می‌کند که صدور عمل از خود مکلف مطلوب باشد. ولی در اوامر توصلیه خیلی وقت‌ها آن غرض اوّلیه مشخص است. چون غرض اوّلیه مشخص هست این که از غیر طریق امر هم حاصل بشود به توسط کس دیگر هم آن غرض تأمین بشود کفایت می‌کند. این که ایشان اصلاً می‌گوید که در اوامر کَأَن غیر عبادی گویا همین مقدار کافی هست برای این که آن حاصل شیء، آن نتیجه حاصل بشود ولو به تسبیب مالک مثلاً نباشد، مباشرت که هیچی، به تسبیب مالک هم نباشد، همین که خارجاً آن تحقق پیدا کند این به خاطر یک نوع تناسبات حکم و موضوعی هست که در بسیاری از موارد واجبات توصلیه این هست. حالا همیشه هم نیست، ببینید واجبات توصلیه گاهی اوقات انگیزه‌اش به خاطر خدا نیست، نه این که به خاطر خداست، ولی مباشرت درش معتبر است، من مثلاً می‌خواهم بچه‌ام سرگرم بشود، اگر کتاب نخواند در خانه نشیند می‌رود بیرون با بچه‌های دیگر گمراه می‌شود. می‌گویم بنشین خانه کتابت را بخوان. حالا این کتاب خانه به قصد قربت باشد، غیر قصد قربت باشد هر چی می‌خواهد باشد انگیزه این است که سرش مشغولش کنم. حالا این بگوید من نیابت می‌دهم، رفیقم بیاید اینجا به نیابت از من کتاب بخواند، ما برویم فوتبال بازی کنیم، در کوچه دنبال رفقا. این نیست، چون خیلی وقت‌ها. می‌گویم انگیزه‌ای که در این امر هست گاهی اوقات صدور عمل از شخص مخاطب است، آن تناسبات حکم و موضوع دقیقاً اینجوری است، از الآن چیزهای عرفی‌اش هم اینجور نیست که همیشه انگیزه تحقق آن چیز خارجی باشد، مثلاً فرض کنید که من می‌گویم که به پسرم می‌گویم بیا خانه غذا بپز. یک موقعی هست انگیزۀ من از غذا پختن این است که امروز بی ناهار نمانی. برای من مهم نیست که پسرم غذا را می‌پزد یا پسر همسایه می‌پزد یا از آسمان غذا نازل می‌شود. اینهایش برایم مهم نیست. ولی گاهی اوقات این که می‌گویم پسرم غذا بپز برای این که می‌خواهم آشپزی یاد بگیرد. انگیزه صدور عمل از شخص مخاطب هم جزء آن غرض اوّلیه است. غرض اوّلیه، غرض ثانویه را کار ندارم. غرض امر را کار ندارم.

**شاگرد:** نقض تعریف شد دیگر، نقض آن تعریفی شد که برای تفاوت تعبدی و توصلی گفتید، این توصلیات الآن شامل تعریفی شد که شما از تعبدی گفتید.

**استاد:** دقت نکردید. توصلی آن چیزی هست که در غرض اوّلیه‌اش قصد قربت معتبر نباشد، اما این که حالا مباشرت عمل، صدور عمل از مکلّف در آن ؟؟؟ باشد یا نباشد به آن کار ندارد. مثال هم نزدم قصد قربت. به خاطر خدا لازم نیست بیاورد. نه، من می‌خواهم این آقا بچۀ من آشپزی یاد بگیرد، بچۀ من مسئولیت‌پذیر باشد. به خاطر همین جارو دستش می‌دهم می‌گویم اتاق را جارو کن. این که حالا این چیز کند، یکی دیگر را جای خودش بگذارد، جارو بگذارد اصلاً غرض من تأمین نشده. من غرضم این نبوده که این اتاق تمیز بشود صرفاً. ممکن است غرضم این باشد که اتاق به توسط بچۀ من تمیز بشود، مباشرتاً، ولو به قصد قربت هم نباشد، آن بچۀ من از این که کتک نخورد به خاطر این دارد چیز می‌کند، اصلاً به خاطر خدا حتی از من خیلی بدش هم می‌آید، نه به خاطر نزدیک شدن به من این کار را دارد انجام می‌دهد هیچی. من می‌خواهم یک مقداری این جارو بکند بازوهایش قوی بشود.

**شاگرد:** نیاز به بیان دارد.

**استاد:** نه، نکته را توجه بفرمایید، بحث سر این هست که به هر حال آن غرض اوّلیه به چه شکل بودن را آن را از امر ما نمی‌توانیم در بیاوریم.

**شاگرد:** اطلاق نافی است

**استاد:** اطلاق نافی هیچی نیست. یعنی آن غرض‌های اوّلیه خیلی وقت‌ها به اصطلاح به وسیلۀ آن تناسبات حکم و موضوع باعث می‌شوند که آن غرض اوّلیه را بیان کنند. حالا این که این ادارکات عرفیه در اینجور موارد چقدر اعتبار دارد، چقدر اعتبار ندارد این خودش یک داستانی دارد، من نمی‌خواهم فعلاً وارد این مباحث مفصل این بحث‌ها بشوم.

**شاگرد:** از این جهتی که الآن فرمودید دیگر فرقی پس بین تعبدی و توصلی نیست.

**استاد:** فرقش در این است که در غرض اوّلیۀ تعبدی قصد قربت معتبر است، ولی در توصلی معتبر هم نیست. ولی نوعاً در غرض اوّلیۀ تعبدیات مباشرت معتبر است، ولی در غرض اوّلیۀ توصلیات نوعاً مباشرت معتبر نیست. نوعاً نه همیشه. من داشتم این را می‌گفتم. می‌گفتم این نوعی است نه همیشگی، بنابراین گاهی اوقات ممکن است در همان غرض ثانویه، این که ایشان این را برده در اوامر عبادیه یک چیز نوعیه است. این که در خود عبادیات هم گاهی اوقات انگیزه مباشرت نیست. انگیزه این است که من سبب ایجاد شیء بشوم. بنابراین ممکن است در این جور موارد ولو به قرینۀ خارج ما بفهمیم که اگر کس دیگر هم به جای من این کار را انجام بدهد آن اثر را دارد. ممکن است، فرض کنید در مواردی که شارع مقدس اجازه داده عمل دیگر مبرئ ذمۀ من باشد که بحث ما همین موارد هست، آن ولو از خارج ما فهمیدیم که شارع مقدس نمی‌خواسته فقط این از من صادر بشود. دیگری هم به جای من انجام بدهد از گردن من ساقط می‌شود. این معنایش این است که آن غرض اوّلیه این هست که از طرف من این عمل، حالا یک موقعی هست که دلیلی که ما بر نیابت داریم شرطش این است که من در سلسله، تسبیب کرده باشم، توکیل کرده باشم، اگر این باشد این معنایش این هست که شارع مقدس صدور عمل به وسیلۀ من و از طرف من، این دو تا چیز مختلف است. یک کسی که نائب می‌شود، نائب می‌گوید من این عمل را از طرف دیگری انجام می‌دهم. این که من عمل را از طرف دیگری انجام می‌دهم ممکن است آن آقا در سلسلۀ علل عمل من واقع نشده باشد. یک موقع هست نه، آن آقا سبب می‌شود که من این کار را انجام بدهم. گاهی اوقات در عبادیات این شکلی است که عملی که مأمور در سلسلۀ عللش قرار داشته باشد، یعنی به تسبیب او انجام گرفته باشد، آن شخصی هم که انجام می‌دهد از طرف مأمور انجام بدهد. مثلاً این دو قید را گاهی اوقات ممکن است در عبادیات باشد.

خلاصه آن که می‌خواهم عرض بکنم آن این است، در عبادیات نوعاً آن غرض اوّلیه لا یحصل نوعاً، نه همیشه، الا به این که مخاطب انجام بدهد. خب حالا اگر ما شک بکنیم که آیا این غرض اوّلیه آیا این از غیر آن طریق مأمور اگر حاصل بشود آن غرض اوّلیه حاصل می‌شود یا حاصل نمی‌شود، به نظر می‌رسد که اطلاق امر اینجا می‌شود به آن تمسک کرد. یعنی آن بیانی که مرحوم آقای خویی مطرح کردند آن بیان در جایی که شک داشته باشیم و تناسبات حکم و موضوع آن غرض اوّلیه را تعیین نکرده باشد بیان درستی است. و آن بیان هم ربطی به تعبدی و توصلی هم ندارد، اصل بیان یعنی آن در مواردی که ما شک می‌کنیم که حالا بالأخره این عمل را من باید انجام بدهم یا غیر من. عرض کردم این تعبدی و توصلی در این که عرف به تناسبات حکم و موضوع ادراکی داشته باشد مؤثر است. در جایی که حالا این تناسب حکم و موضوع نباشد، حالا چه در تعبدی نباشد، چه در توصلی نباشد، و ما شک بکنیم که شارع مقدس این حکمی که اینجا کرده درش مباشرت معتبر هست یا مباشرت معتبر نیست. به نظر می‌رسد اصل اوّلی این هست که اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که مباشرت معتبر باشد چون به مخاطب چیز کرده. آن صورتی که ما از خارج می‌فهمیدیم که، آن یک مقید اطلاق است، به یک نحوی از انحاء مقید اطلاق است.

**شاگرد:** خود تناسب حکم و موضوع شک بکنیم که دیگر نتوانیم

**استاد:** در خود تناسب حکم و موضوع هم شک بکنیم باز هم می‌شود تمسک کرد

**شاگرد:** محصل القرینیه نیست؟

**استاد:** نه محصل القرینیة نیست، نه.

**شاگرد:** نتیجه این شد که فرق بین تعبدی و توصلی این که آقای هاشمی گذاشتند صحیح نیست دیگر.

**استاد:** نه، یک چیز غالبی است، من می‌خواهم بگویم تفاوتی که ایشان قائل شده در نوع موارد وجود دارد

**شاگرد:** یعنی قابل استناد نیست.

**استاد:** نه قابل استناد هم هست. هم درست هست و هم قابل استناد هم هست، ولی دائمی نیست.

**شاگرد:** اگر آن ماهیت ما دلیلی برایش داشته باشیم

**استاد:** آن که چرا، عرض کردم دقت نکردید، من الآن نمی‌خواهم دلیل اثبات این که چرا نظر عرف در اینجا حجت هست را بیان کنم. آن در جای خودش. ما عرف را نظرش را در این تناسب حکم و موضوع حجت می‌دانیم. چرا، در جای خودش.

**شاگرد:** غرضم چیز دیگری بود، الآن این ماهیت را اگر ما هیچ دلیل دیگری نداشته باشیم، که شخص بتواند به جای کسی کاری انجام بدهد.

**استاد:** اگر عرف این چیز، تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات منشأ می‌شود که عرف متعارف اینجور دلیل را بفهمد.

**شاگرد:** نه تناسب این نیست ولی ماهیت هست، آیا این ماهیت بدون آن تناسب حکم و موضوع کفایت می‌کند؟

**استاد:** بدون این که عرف از دلیل یک همچین چیزی را بفهمد نه. ولی خیلی وقت‌ها می‌فهمد.

**شاگرد:** بفهمد آره ولی آقای هاشمی الآن فقط می‌خواهد فرق بین تعبدی و توصلی را

**استاد:** عرض کردم می‌خواهم بگویم غالبا درست است.

**شاگرد:** غالباً درست است آن وقت دلیل نمی‌شود غالباً، دلیل نباشد

**استاد:** در موارد غالبی‌اش درست است، چون غالباً عرف به این تناسبات حکم و موضوع قائل است. بحث را با بحث‌های دیگر منحرف می‌کنید. ما می‌گوییم در جایی که تناسب حکم و موضوع باشد که غالباً‌ هم هست مطلب آقای هاشمی درست است. من می‌خواهم بگویم مطلب آقای هاشمی درست است ولی همیشگی نیست. در جایی که تناسب حکم و موضوع نباشد مطلب آقای خویی می‌آید. می‌خواهم یک نوع جمع کنم که از بعضی جهات کلام آقای خویی درست است، از بعضی جهات کلام آقای هاشمی درست هست.

**شاگرد:** الآن در زکات تناسب حکم و موضوع هست؟

**استاد:** حالا آن را می‌رسیم. صبر کنید، بحث آقای هاشمی را اصلاً نخواندید، این پیداست. آقای هاشمی بعداً وارد بحثش شده، بحث‌های خوبی دارد. ما حالا خیلی وقت‌ها با آقای هاشمی گیر می‌دهیم اینجور نیست که از حرف‌های ایشان استفاده نکنیم. بعضی‌ها در درس گاهی اوقات اشکالاتی می‌کنند خصوصاً همان اشکال یک صفحه بعدتر خود همان شخص وارد شده، یک مقداری خودشان را لو می‌دهند.

**شاگرد:** تفکیکی که اوّل بحث کردیم بین غرض ذاتی و غرض امر چه تأثیری در این بحث دارد؟

**استاد:** غرض ذاتی نگفتم، غرض اوّلیه و غرض امر.

**شاگرد:** چه تأثیری در بحثتان داشت؟

**استاد:** به خاطر این که در غرض امر بین تعبدی و توصلی فرق نیست، آن چیزی که فرق هست در غرض اوّلیه است. تشخیص عرف در غرض اوّلیه حجیتش نیاز به دلیل دارد. این که من عرض کردم خودش یک بحث‌های جدی دارد که چرا عرف تشخیصش نسبت به غرض اوّلیه حجت است خودش یک بحث جدی دارد. یعنی این بحث حالا من یک سری بحث‌هایش را به عنوان اصل مفروض مطرح کردم، چون دیگر نمی‌خواهم وارد مفصل این بحث‌ها بشوم.

این مطلبی که تقریب اصل اشکال. آقای هاشمی اینجا در مقام پاسخ می‌گویند ممکن است ما این بحث را جواب بدهیم به این که زکات دو حیثیت دارد. یک حیثیت واجب مالی بودن هست، یک حیثیت عبادی بودن هست. حیثیت واجب مالی بودن و حیثیت عبادی بودنشان متفاوت است. اگر این دو حیثیت را به هم ربط بدهیم اشکال وارد است، ولی ممکن است ما این حیثیت‌ها را از هم جدا کنیم و بنابراین.

آن بحث‌های بعدی‌اش را حالا وقت گذشته مطالعه بفرمایید ما چهارشنبه ان شاء الله بحث خواهیم کرد. و آن مقدمتاً هم عرض کنم بعضی مقدمه چینی‌هایی که ما مطرح کردیم در بحث‌های بعدی مؤثر است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد